

مقاله‌ی کوتاه

مجله‌ی علمی- پژوهشی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال دوازدهم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۹، پیاپی ۴۶، صص ۲۷۴-۲۸۳
DOI: 10.22099/jba.2020.35503.3589

تصحیح و توضیح بیتی از سعدی:
شمع را باید از این خانه به در بردن و گشتن...

محمدهادی خالقزاده*

دانشگاه آزاد اسلامی ایران، واحد یاسوج

چکیده

برای فهم یک شعر پی بردن به معانی واژه‌ها، اصطلاحات و ترکیب‌ها کافی نیست؛ بلکه آگاهی از دانش‌ها، گنش‌ها، اوضاع اجتماعی، هنرها و فرهنگ‌های روزگار سرایش شعر، به درک آن، کمک بسزایی می‌نماید. بیت «شمع را باید از این خانه به در بردن و گشتن/ تا که همسایه نگوید که تو در خانه‌ی مایی» در تصحیح‌ها و شرح‌های غزلیات سعدی ضبط‌های گوناگون و معانی متفاوتی دارد. نگارنده با مروری کوتاه بر شرح‌های غزلیات سعدی دریافت که شارحان یا به دلیل ساده‌انگاری بیت، آن را شرح نکرده‌اند، یا به برخی لغات موجود در این بیت بی‌توجه بوده‌اند؛ پس شرح این بیت مشهور سعدی لازم به نظر رسید. این جستار در پی آن است تا ضمن بررسی اختلاف نسخ و تحلیل شرح‌های مختلف غزل‌های سعدی از منظری جدید، به منطقی‌ترین و کم‌خطاترین معنا دست یابد. معنایی که مبتنی بر فرهنگ توده‌ی مردم شیراز و شاید دیگر نواحی ایران‌زمین باشد.

واژه‌های کلیدی: سعدی، غزلیات، گشتن شمع، تصحیح، فرهنگ عامه

* استادیار زبان و ادبیات فارسی asatirpars@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۱/۲۸

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۸/۲۵

۱. مقدمه

سعدی، غزل مشهوری با مطلع: «من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی / عهد نابستن از آن به که ببندی و نیایی» (سعدی، ۱۳۷۵: ۷۰۵) دارد که بیت زیر از آن غزل زبانزد خواص شده است:

شمع را باید از این خانه به در بردن و گشتن تا به همسایه نگوید که تو در خانه‌ی مایی
(همان)

علت‌گزینش این بیت برای شرح چند نکته است: نخست اختلاف نسخه‌هایی که در این بیت به دلیل فهم‌نکردن معانی به وجود آمده است؛ دوم معانی سطحی و گاه اشتباهی که برخی از شارحان از این بیت ارائه داده‌اند؛ سوم چشم‌پوشی و شرح‌نکردن برخی دیگر است با این انگاره و گمان که بیتی ساده هست؛ درحالی‌که چندین بهانه برای نوشتن شرحی جدی بر آن وجود دارد؛ نخست آن‌که: گشتن شمع ریشه در فرهنگ و آیین کهن ایرانی دارد و در اصطلاح «مانا» است؛ دوم آن‌که چرا سعدی گفته است: شمع را باید از این خانه به در بردن و گشتن؟ چرا شمع را در خانه خاموش نمی‌کند؛ سوم آن‌که در علم تصحیح متون، «تا به همسایه» اصح است یا «تا که همسایه»؟ چهارم آن‌که «نگوید» در اختلاف نسخ درست‌تر است یا «ندانند»؟

۱.۱. پیشینه‌ی پژوهش

حسن‌پور در مقاله‌ای با عنوان «درنگی در گشتن آتش» به تقدس آتش و کاربرد فعل گشتن برای آن می‌پردازد. رضایی و تشکری در جستاری با عنوان «نگاهی به شمع و بازتاب آن در شعر فارسی» جلوه‌های مختلف شمع در شعر را بررسی، ولی به موضوع مطرح‌شده در این مقاله نپرداخته‌اند.

از آثار دیگری که می‌توان به عنوان سوابق مطالعاتی نام برد، تصحیح‌ها و شرح‌های غزلیات سعدی است؛ از جمله: *گزینیه‌ی غزلیات سعدی* تألیف حسن انوری، *غزلیات سعدی* با شرح بهاء‌الدین اسکندری، *غزلیات سعدی* به تصحیح محمدعلی فروغی،

غزل‌های سعدی به تصحیح اسماعیل صارمی و حمید مصدق، غزلیات سعدی با شرح خلیل خطیب‌رهبر، غزل‌های سعدی به تصحیح غلامحسین یوسفی، غزل‌های سعدی با شرح تورج عقدايي و محمدرضا برزگرخالق، غزلیات سعدی به تصحیح حبیب یغمایی، غزلیات سعدی با توضیح کاظم برگ‌نسی، غزلیات سعدی فرح نیازکار. هیچ‌کدام از آثار به نتایج این جستار اشاره‌ای نکرده‌اند.

۲. بحث و بررسی

یکی از کلیدواژه‌های اصلی این بیت «شمع» است. شمع حتی در دوره‌ی صفویه «بهترین و متداول‌ترین وسیله‌ی روشنایی بود... تا زمان انقلاب فرانسه، وسیله‌ی عادی و معمولی روشن کردن منزل، استفاده از شمع‌های پیهی بود و شمع‌هایی که با موم زنبور عسل درست می‌شد» (راوندی، ۱۳۸۴: ۵۲۵). واژه‌ی شمع ۵۸ بار با اشارات مختلف در غزلیات سعدی به‌کاررفته است (رک. صدیقیان، ۱۳۷۹: ذیل شمع).

۲.۱. بحث نخست: گُشتن شمع

در این بیت برای شمع‌فعل «گُشتن» به‌کاررفته که البته نسبت‌دادن افعالی نظیر «مُردن» و «گُشتن» به شمع، آتش و چراغ، باید فراتر از صنعت تشخیص و درمجموع بلاغت تصویر و کارکردهای ادیبانه باشد و تحلیل مبتنی بر «جاندارانگاری» آن منطقی‌تر به نظر می‌رسد؛ چراکه «در نزد اقوام کهن همه‌چیز جاندار بود و جمادات روح پنهانی داشتند که به آن «مانا» می‌گویند» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۴۵).

در روایتی پهلوی آمده است که آتش فرزند هرمزد است و گرشاسب به علت گُشتن آن در نظر هرمزد زشت می‌نماید و با وجود سماجت بسیار اجازه‌ی ورود به بهشت را نمی‌یابد: «و بدان که آتش چنان ارجمند است که هرمزد به زرتشت گفت که: چون بنگری چه کسی را بهتر پسندی؟ زرتشت گفت: آن (روان گرشاسب را) هرمزد روان گرشاسب را خواست (احضار) کرد. روان گرشاسب درباره‌ی بدی‌ای که در دوزخ دیده بود به

زرتشت گفت: کاش من هیربدی بودمی و انبانی بر پشتم بودی برای زندگی خواستن به جهان همی‌رفتم و جهان به چشم من زشت بودی جهان از شکوه من ترسیدی. هرمزد گفت: بایست ای روان گرشاسب! زیرا به چشم من زشت هستی. چه آتش - پسر مرا کشتی - و پرهیز نکردی...» (حسن پور، ۱۳۹۶: ۸۲؛ همچنین رک. میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۲۹). به هر روی، کُشتن شمع یک کهن‌الگو و استعاره‌ی مکنیه از خاموش کردن است.

۲.۲. بحث دوم: به در بردنِ شمع

با مروری کوتاه بر شرح‌های غزلیات سعدی متوجه خواهید شد که شارحان یا به دلیل ساده‌انگاری بیت، آن را شرح نکرده‌اند، یا به برخی لغات موجود در این بیت بی‌توجه بوده‌اند. خلیل خطیب‌رهبر (رک. سعدی، ۱۳۷۷: ۷۴۵) و جهانبخش نوروزی (رک. سعدی، ۱۳۸۹: ۱۵۹) در شرح این غزل، بیت را ساده انگاشته‌اند و درباره‌ی آن توضیح نداده‌اند. کاظم برگ‌نسی (رک. سعدی، ۱۳۸۰: ۹۷۷)، فرح نیازکار (رک. سعدی، ۱۳۹۰: ۱۱۳۸) فقط به معنا کردن «کُشتن شمع» اشاره کرده‌اند. بهاء‌الدین اسکندری در شرح این بیت نوشته است: «تا شمع با نور خود، همسایه را از بودن تو در خانه‌ی ما آگاه نسازد» (سعدی، ۱۳۷۴: ۵۹۳)؛ حسن انوری در *گزین‌های غزلیات سعدی* می‌نویسد: «فاعل جمله، شمع است یعنی تا وجود شمع روشن، همسایه را از بودن تو در خانه‌ی ما آگاه نکند» (سعدی، ۱۳۷۱: ۱۳۴)؛ عقداپی این بیت را این‌گونه توضیح داده است: «باید شمع را از این خانه بیرون برد و خاموش کرد تا به همسایه نگوید تو در خانه‌ی مایی» (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۳۳۳).

نکته‌ی مهمی که در معنا و تفسیر این بیت در شرح‌های غزلیات سعدی مشاهده می‌شود آن است که اغلب به خاموش کردن شمع اشاره کرده‌اند و توجه به این نکته صورت نگرفته که چرا «شمع را باید از این خانه به در بردن و کُشتن» و اما کسانی که به بیرون بردن شمع اشاره کرده‌اند، این‌گونه توجیه نموده‌اند:

محمدباقر اصطهباناتی معروف به شیخ رابع همین سؤال را مطرح و چنین پاسخ می‌دهد: «اگر شمع را در خانه خاموش کنند، شعله‌ی روی محبوب که نزدیک آن است

مجدداً آن را روشن می‌کند، چنان‌که هرگاه شمعی را خاموش نموده و بلافاصله شعله‌ی کبریت را نزدیک آن بریم، بخار پیه متصاعد محترق شده و به فتیله‌ی شمع سرایت کرده آن را روشن می‌نماید؛ پس شمع را باید دور از کبریت خاموش کرد و الا مجدداً روشن می‌گردد. در اینجا شیخ سعدی تأثیر شدید پرتو روی محبوب را به صورت این حالت طبیعی درآورده و توافق اجزاء عالم کون یا تطابق صورت و معنی را مبرهن داشته است» (روانشاد، ۱۳۲۸: ۳۴).

سیروس شمیسا می‌نویسد: «شمع ایران از پیه و موم تهیه می‌شد از این رو وقتی که آن را خاموش می‌کردند، دود بسیار و بوی بد می‌داده است. معمولاً شمع را از اتاق بیرون می‌بردند و خاموش می‌کردند» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۷۶۲). این سخن درخور تأمل است و بی‌راه نیست؛ اما در این جا دو نکته شایان ذکر است:

نخست آن‌که: این بوی بد و دود در حین سوختن نیز ساطع می‌شده، مانند این بیت که نشان می‌دهد شمع‌های معمولی برخلاف شمع‌های شاهانه در حال روشنی نیز پیرایه، گاز و دود داشته‌اند:

شمع‌هایی به دست شاهانه خالی از دود و گاز و پیرایه

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۶۰)

یا بیت زیر ناظر به دودکردن شمع در هنگام روشنی است:

احتراز از دود من می‌کن که هر شب تا به روز در بُن محراب‌ها سوزان و گریانم چو شمع

(سلمان، ۱۳۳۶: ۲۰۳)

دوم آن‌که: در محافل ویژه و عاشقانه معمولاً از شمع‌های خوشبو مثل شمع کافوری یا عنبرین استفاده می‌کردند:

ز هر کشور که برخیزد چراغی دهندش روغنی از هر ایلی

ور این جا عنبرین شمعی دهد نور ز بادِ سردش افشانند کافور

(نظامی، ۱۳۸۹: ۴۴۷)

و اگر کسی شبهه آورد که شمع خوشبوی گران بوده و هر کس توان خرید آن را نداشته، باید گفت شمع عموماً گران بوده است و فقرا از چراغ پیه‌سوز استفاده می‌کردند، چنان‌که در مناقب‌العارفین آمده است: «و گویند در بندگی ایشان هرگز شمعی ور نکردند، به غیر از چراغ، بزر (مفرد ابزار) نبود و گفتی هذا للملوك (شمع) و هذا للصعلوك (چراغ)» (افلاکی، ۱۳۷۵: ۴۳۷)؛ یعنی شمع برای شاهان است و چراغ برای درویشان.

اما مروری بر شرح این بیت:

اگر سعدی می‌گوید که «باید شمع را از خانه بیرون بردن و گشتن» حتماً دلیلی منطقی دارد و «از این خانه برون بردن» صرفاً برای تکمیل وزن نیست. در ادبیات فارسی «مهمان»، نور، چراغ و شمع خانه‌ی میزبان شمرده می‌شده است؛ پس با توسل بر همین تفکر است که در پذیرایی خانه‌های قدیمی این بیت خودنمایی می‌کرد که:

از فروغِ رویِ مهمان شد منور خانه‌ام خانه‌ام فانوس و مهمان شمع و من پروانه‌ام^۱
(حمیدی، ۱۳۶۶: ۵۰)

از سویی دیگر مردم مهمان‌نواز شیراز (و شاید مردم نقاط دیگر) رسمی داشتند که هر چند عمومی و همه‌گیر نشده بود، ولی تا چندی پیش نیز هنوز پایدار بوده است و آن، این‌که وقتی مهمان خاص و عزیزی به‌ویژه در شب دعوت می‌شد، میزبان یا میزبانان به استقبالش می‌رفتند و با روشن کردن شمعی وی را پذیره می‌شدند، با این پیام که با ورود تو خانه‌ی ما منور شده است و تا زمانی که مهمان حضور داشت، شمع را خاموش نمی‌کردند حتی در زمان خواب مهمان:

جان قدسی را به نور عشق صائب زنده‌دار شمع می‌باید به بالین میهمان خفته را
(صائب: ۱۳۷۴: ۱۱۹)

و هنگامی که مهمان قصد عزیمت می‌کرد، شمع را با وی تا جلو در خانه و حتی بیرون در می‌بردند و پشت سر او خاموش می‌کردند، تا به وی بگویند با رفتن تو خانه‌ی ما تاریک و بی‌رونق شده است. انگار که صائب همین سخن شاعرانه را به مهمان خود می‌گوید:

شد جهان بر چشم من با رفتن جانان سیاه برد با خود میهمان من چراغ خانه را
(همان: ۱۲۴)

شکی نیست که سعدی به این عادت نظری داشته است؛ چرا که سعدی از فرهنگ مردم بسیار بهره برده: «سعدی شاعری واقع‌بین است و آنچه در نظر او جلوه می‌کند، درست همان چیزهایی است که عامه‌ی مردم نیز با آن مأنوسند و محشور» (ناصح، ۱۳۶۹: ۲۶۱).

محمود سپاسدار (متولد ۱۳۴۰) صاحب آثاری مانند فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات شیرازی (۱۳۹۷) طی مصاحبه‌ای با نویسنده‌ی این سطور گفته است: «شیرازی‌ها که همیشه به مهمان‌نوازی شهرت داشتند، چون مهمانی ویژه و عزیز به‌خصوص در شب بر آن‌ها وارد می‌شد، در صورت تمکن، در کنار لوازم روشنایی دیگر از شمع کافوری نیز بهره می‌بردند که هم خانه را روشن‌تر می‌نمود و هم فضای منزل را خوشبو می‌کرد. پس از پایان مهمانی و لحظه‌ی عزیمت آن مهمان عزیز، شمع را خاموش می‌کردند و حتی در کوچه تا مسافتی با همان شمع و لاله مهمان را بدرقه می‌نمودند» (مصاحبه‌ی شفاهی)^۲؛ بنابراین می‌توان بیت را چنین معنا کرد: «باید شمع را از این خانه بیرون برد و خاموش کرد تا آن‌که همسایه تصور کند چون شمع، خارج از خانه خاموش شده، تو از خانه‌ی ما رفته‌ای؛ در حالی که هستی»

۲.۳. بحث سوم: «تا به همسایه یا تا که همسایه»؛ «نگوید یا نداند»؟

بیت مذکور در نسخ خطی مختلف، دارای اختلاف‌هایی است. در تصحیح غلامحسین یوسفی «تا به همسایه نگوید که تو در خانه‌ی مایی» براساس «آل»، در متن آمده و «به در کردن» را از دست‌نوشت «پر»، «تا که همسایه نگوید» را از دست‌نوشت «آ»، «تا که همسایه نداند» را از دست‌نوشت «پ، د، پر» و «تو همخانه» را از دست‌نوشت «ت» به عنوان بدل آورده است (رک. سعدی، ۱۳۸۵: ۱۹۵).

در غزل‌های سعدی که به اهتمام اسماعیل صارمی تصحیح شده این بیت در متن اصلی به شکل «تا به همسایه نگوید» آمده و اختلاف نسخه در پاورقی «تا که همسایه نگوید» ذکر شده است (رک. سعدی، ۱۳۷۶: ۲۹۰). حسن انوری آن بیت را به شکل «تا به همسایه نگوید» ذکر کرده است (رک. سعدی، ۱۳۷۱: ۱۳۴). ابوالقاسم حالت مصراع

دوم را چنین ضبط کرده: «تا که همسایه نداند که تو در خانه‌ی مایی» (سعدی، ۱۳۴۵: ۹۲۲). در *غزلیات سعدی* به تصحیح حبیب یغمایی مصراع مذکور در متن این چنین قید شده است: «تا به همسایه نگوید که تو در خانه‌ی مایی» (سعدی، ۱۳۹۰ الف: ۳۶۷).

در نسخه‌ی تاشکند و هند «تا که همسایه نداند» آمده و در مقابل این بیت، در حاشیه‌ی نسخه‌ی آلمان به خط دیگری آمده است، مولانا همادالدین [تبریزی] راست:

گُشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان نور روی تو بگوید که تو در خانه‌ی مایی
(سعدی، ۱۳۹۰ الف: ۱۱۷؛ رک. یغمایی، ۱۳۵۵: ۱۰۸)

بهمن رضایی و منوچهر تشکری آورده‌اند: «می‌توان به این نتیجه رسید که شاعران، فتیله‌ی سوزان و شعله‌ی آن را زبان شمع نامیده‌اند، به همین دلیل است که در اشعارشان شمع را سخن‌چین و غم‌آز دانسته‌اند» (رضایی و تشکری، ۱۳۹۳: ۷۴). با این اشاره به نظر می‌آید اگر «تا به همسایه نگوید» بود منطبق‌تر می‌نمود، شاید دلیل تغییر برخی نسخه‌نویسان و مصححان برای انتخاب «تا به همسایه نگوید» همین تعبیر زبان شمع و آوردن فعل نگوید در جمله بوده است؛ در حالی که در ادبیات فارسی «گفتن» تنها به معنای «به زبان راندن» نیست؛ بلکه «نگوید» به معنی «تصور نکند» و «نپندارد» به کار می‌رود؛ چنان‌که گویی و گویا به معنی پنداشتن و گمان کردن (رک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گویی) آمده است. در بیت زیر از ناصر خسرو «چه گویی» به معنای «چه تصور می‌کنی؟» یا «چه می‌پنداری؟» سابقه دارد:

چه گویی از چه او عالم پدید آورد از لؤلؤ که نه مادت بد و صورت، نه بالا بود و نه پهنا
(ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱)

در علم تصحیح متون، این یک اصل است که ناسخان تعبیرهای دشوار را در صورت درست فهم‌نکردن، به تعبیرهای آسان بدل می‌کنند؛ پس در موقعیت برابر ترجیح با کلمه‌ی سخت‌تر است که در اینجا همان «نگوید» ترجیح دارد. اگرچه محمدعلی فروغی در پاورقی می‌نویسد: «در نسخه‌ها عموماً «تا که همسایه نگوید» آمده و متن از قدیم‌ترین نسخ گرفته شده» (سعدی، ۱۳۷۵: ۷۰۵)؛ اما به نظر، نسخه‌ی اقدم، اصح نیست و همان «عموماً» که ذکر کرده صحیح‌تر باشد پس «تا که همسایه» و «نگوید» اصح است، بدین قرار که:

شمع را باید از این خانه برون بردن و گُشتن تا که همسایه نگوید که تو در خانه‌ی مایی

۳. نتیجه‌گیری

با این تفصیل، مصراع دوم به شکل «تا که همسایه نگوید که تو در خانه‌ی مایی» صحیح‌تر به نظر می‌رسد و معنی بیت چنین می‌شود که: «باید شمع را از این خانه بیرون برد و خاموش کرد تا آن‌که همسایه تصور کند چون شمع خارج از خانه خاموش شده تو از خانه‌ی ما رفته‌ای؛ درحالی‌که هستی».

یادداشت

۱. شاعر این بیت نامعلوم است.
۲. نویسنده‌ی همین مقاله، مصاحبه‌گر بوده است.

منابع

- افلاکی، احمد بن اخی ناطور. (۱۳۷۵). *مناقب‌العارفین*. تحسین یازیچی، تهران: دنیای کتاب.
- حسن‌پور، عباس. (۱۳۹۶). «درنگی در گشتن آتش». *رشد آموزش*، شماره‌ی ۱۲۱، صص ۸۱-۸۳.
- حمیدی، جعفر. (۱۳۶۶). «میهمان - میزبان». *نشریه‌ی رشد*، شماره‌ی ۱۱، صص ۴۹-۵۱.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۴). *تاریخ اجتماعی ایران*. ج ۵، تهران: روزبهان.
- رضایی، بهمن؛ تشکری، منوچهر. (۱۳۹۳). «نگاهی به شمع و بازتاب آن در شعر فارسی». *بهار ادب*، شماره‌ی ۲۵، صص ۶۷-۸۵.
- روانشاد، محمدتقی. (۱۳۲۸). *شمه‌ای از آثار شیخ رابع*. شیراز: چاپخانه‌ی موسوی.
- سپاسدار، محمود. (۱۳۹۷). *فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات شیرازی*. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۴۵). *کلیات سعدی*. به کوشش ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
- _____ . (۱۳۷۱). *گزینه‌ی غزلیات*. شرح حسن انوری، تهران: قطره.
- _____ . (۱۳۷۴). *غزلیات*. شرح بهاء‌الدین اسکندری، تهران: قدیانی.

- _____ (۱۳۷۵). *غزلیات*. تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: میلاد.
- _____ (۱۳۷۶). *غزل‌های سعدی*. تصحیح اسماعیل صارمی و حمید مصدق، تهران: قدیانی.
- _____ (۱۳۷۷). *دیوان*، شرح خلیل خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب.
- _____ (۱۳۸۰). *غزلیات*. توضیح کاظم برگ‌نسی، تهران، فکرروز.
- _____ (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۶). *غزل‌های سعدی*. شرح تورج عقداپی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار.
- _____ (۱۳۸۹). *برگزیده‌ی غزلیات*. شرح جهانبخش نوروزی، شیراز: کوشامهر.
- _____ (۱۳۹۰ الف). *غزلیات*. تصحیح حبیب یغمایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۰ ب). *غزلیات*. شرح فرح نیازکار، تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۳۶). *دیوان*. به سعی منصور مشفق، تهران: صفی‌علیشاه شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات*. ج ۲، تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۸۰). *نقد ادبی*. تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۷۴). *دیوان*. به‌اهتمام جهانگیر منصور، ج ۱، تهران: نگاه.
- _____ (۱۳۷۹). *فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۶۷). *روایت پهلوی*. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۶۹). «سعدی و فرهنگ عامه». *ذکر جمیل سعدی: مجموعه مقالاتی درباره‌ی سعدی*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۷۰). *دیوان*. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۵). *هفت‌پیکر*. به سعی سعیدحمیدیان، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۹). *خسرو و شیرین*. به سعی سعیدحمیدیان، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۵۵). «مولانا صائب»، تهران: یغما، شماره‌ی ۳۳۲، صص ۱۰۶-۱۱۲.